

مبارزه طبقاتی در ایران

رهبری طبقه کارگر شرط لازم برای پیروزی انقلاب همگانی

(۱۳)

انقلاب مشروطه

بنظر من: موافق با اصل تقدم ماده بر شعور، عین بر ذهن... مشروطه خواهی، بازتاب طبیعی مناسبات تولیدی - خدماتی بسته ای بود که با پیشرفت کشاورزی و صنعت، مکانیسم ارزش آفرینی، رشد نیروی زنده کار، مولد و متفکر، به تناسب نیازهای مصرفی، مادی و معنوی جامعه ایران در دوران مورد بحث ما میانه نداشت. یک رژیم خودکامه، سلطانی - ملوک الطوائفی، سلطنت موروثی « هزار فامیل »! متکی بر وسائل کهن تولید، زمین و داس و بیل و گاو... که بنام « اسلام »! کارگران و زحمتکشان و پیشه وران، رنجبران شهری، بیگاری کشان روستائی، ارزش آفرینان صبور ایران را می دوشید، تاریخ سازان مغرور و خاموش را می چابید، ترقی خواهی، میهن دوستی را خفه می کرد، حق و آزادی را می کوبید... تا پا برجا بماند.

قاجاریسم مفلوک، نماینده فئودالیسم، گروههای طفیلی، اشراف و خوانین و علما، در آستانه فروپاشی قهری... بسم الله گفت و ماجراجویی در پیش گرفت، با « کفار »! ارتش نسبتا مدرن تزاری درافتاد، از ترس جان، نگران مال و منال در سرزمین پایگاه، هیچ چاره دیگری نداشت... پس باج داد، مناطق شمالی کشور را واگذار کرد، زار و نزار، با میراث خواران استعمار کهن کنار آمد، دول امپریالیستی اروپا لاسید، با « متمدن ها »! خوابید و کلی وام با بهره های کلفت گرفت، پیمان بست، نظامی و تجاری، در یک کلام، ایران را بدهکار، گرو گذاشت تا لاشه خود را تکرار کند، نمیرد، از دور خارج نشود...

انقلاب مشروطه، دنباله منطقی شورش های « حروفیه و نقطویه و شیخیه... »! دنباله تاریخی جنبش ضد استبدادی و ضد فئودالی کشاورزان و صنعتگران و پیشه وران و تجار غیر درباری... قیام « بابیه »! با مناسبات تولیدی، تقسیم کار متداول در ایران، بستگی تام داشت. مثل تمام انقلابات همگانی اروپا در سده هیجدهم و نوزدهم میلادی، طالب حق و آزادی، قانون و قانونگذاری... ناشی از تضاد ثروت و فقر، مال و کار: محرک تقابل شاه و گدا، ارباب و رعیت، مالک و زارع، مسبب دعوای کارفرما و کارگر، برسر چگونگی بازآفرینی زیست جمعی در بستر مالکیت خصوصی بود...

تاریخ مکتوب گواهی می دهد که انقلاب مشروطه، تاثیر انقلابات همگانی اروپا، جنبش نسبتاً نیرومند کارگری در باکو و انقلاب ناموفق ۱۹۰۵ میلادی در روسیه تزاری، حتی تاثیر پیشرفت های علمی و فنی و صنعتی، تحولات اقتصادی و اجتماعی و خدماتی، در جهان سرمایه داری، انگلستان و فرانسه و آلمان... اینها همه بجای خود محفوظ، معذالک، انقلاب همگانی مشروطه - که حکام وطنی و دول استعماری را غافلگیر کرد...؟! با پس رفت قهری اقتصاد طبیعی، مناسبات کهن، سلطانی - فئودالی مستقر از سوئی، افزایش جمعیت، نیازمندی های مصرفی جامعه، رشد مستمر نیروی مولد از سوی دیگر، با داده های عینی و ذهنی، امکانات جاری، معلومات تاریخی، ساختارهای فرسوده حاکم، اقتصادی و اجتماعی و خدماتی، حقوقی و آموزشی... متداول در جغرافیای سیاسی ایران، گره خورده بود.

برای گذار از فئودالیسم، مالکیت سلطانی، تقسیم کار درباری، تولید ذوالفقاری، انقلاب همگانی مشروطه، سوای اهداف استراتژیک... یک وظیفه فوری و عاجل داشت: می بایست، بدون ترس از شکست احتمالی، چون ترس در جنگ برادر مرگ است، قاجاریسم را بزیر کشیده، یکبار برای همیشه، تکلیف سلطنت موروثی « هزار فامیل »! تکلیف خودکامگی سیاسی را روشن میکرد. می بایست، پیش از تشکیل مجلس موسسان، تمام مال و منال، منقول و غیر منقول، دارائی و اموال شاه و توله ها، مداحان درباری، خایه مالان بارگاهی، تمام املاک حکام محلی، ثروت صاحب منصبان کشوری و لشگری، میراث خوانین و علما را به سود ایران سازان، کشاورزان و صنعتگران و پیشه وران، زحمتکشان شهری و روستائی - بازیگران تاریخی اقتصاد پولی و تولید کالائی صادره، با نظم فئودالی مستقر، دیوانسالاری ایلاتی - اسلامی - ملوک الطوائفی، با قضات شرع، هرچه خشن تر بهتر... تسویه حساب می کرد.

در این ارتباط، مشروطه خواهان، میهن دوستان صبور و مغرور کشور، آذربایجانی و گیلانی و مازندرانی و قزوینی و تهرانی و اصفهانی و شیرازی و مشهدی و یزدی و کرمانی... گل کاشتند، افتخار آفرینند - نشان دادند که ایرانیان « هپروتی »؟! برای مقابله با قاجاریسم، مالکیت سلطانی، خودکامگی سیاسی، برای گذار از فئودالیسم، هیچ فرقی با اروپائیان « جبروتی »؟! کارگران و زحمتکشان و پیشه وران انگلیسی و فرانسوی و آلمانی... در شرایط مشابه ندارند. زنده باد همبستگی رزمی ارزش آفرینان، زنده باد تحرک و تعاون و همدلی محروم شدگان، فدا کاری و جان بازی بی حقوقان، دلاوری خلق ها و ملت ها برای حق و آزادی و استقلال... بگذار برج عاج نشینان متکبر، خوب خورده های پرنخوت، سوسیال - بزدلان ناب اندیش، روشنفکران « دلسوز »! شرقی و غربی... از پشت پنجره خانه پدری، آبا و اجدادی، به دنیا بنگرند، لفاظی کنند، کشک خود را بسابند. ما بارگه دادیم...

در یک چنین شرایطی بود که «تجدد خواهان»! پیش از روشن شدن تکلیف جنگ جاری، تسویه حساب با خودکامگی سیاسی - با سلطنت موروثی «هزار فامیل»! در نبردهای کوچک و خیابان... انگار نه انگار، تحت تاثیر نتایج انقلابات همگانی اروپا، بدون دخالت توده انقلابی، در بحبوحه جنگ، نوعی مجلس قانونگذاری برپا کردند تا برای حل و فصل مسائل اساسی جامعه در حال گذار... از راه مباحثات «مسالمت آمیز»؟! چاره جوئی کنند. به همین دلیل بود که قانون اساسی «مشروطه»! هم اسکلت نخستین، و هم متمم بعدی آن، تقلیدی، برگردان فارسی قوانین رایج در برخی کشورهای اروپائی، از آب در آمد...! تا اینکه یک انقلاب کبیر، انقلاب همگانی مشروطه، هنوز در سنگر، نیمه کاره، از بستر تاریخی خود خارج شد، به کار دسته ای از روشنفکران نسبتاً آشنا با زبان فرانسه یا انگلیسی... منتهی گشت! کوه موش زانید...

حسن نیت کسانی که متن «قانون اساسی + متمم» را تدوین کردند بجای خود. حتی بحث برسر مترقی بودن یا نبودن بند و تبصره های... مواد قانون اساسی هم نیست. این رشته سر دراز دارد. ولی برگردان فارسی اصطلاحات «فرنگی» که هر یک حاوی و حامل یک رابطه اجتماعی بودند... نه فقط با واقعیت های جامعه ایران انطباق نداشته و نیازهای مادی و معنوی بازیگران انقلاب همگانی مشروطه را منعکس نمی کردند...؟! حتی بدلیل عدم انتقال مناسبات اروپائی به کشور منازعات غیر لازم و غیر قابل هضمی را باعث شد که بمرور مجلس را از حمایت توده انقلابی محروم کرد...

شاید به لحاظ منطقی (منطق صوری) ایرادی به قانون اساسی سال ۱۳۲۴ هجری قمری وارد نباشد؟! یک تعبیر غلط انداز، که به لحاظ علمی، کلی جای حرف دارد. تمام مساله هم اینجاست. چون انقلاب همگانی مشروطه، این پیکار بزرگ ضد استبدادی، مادام که مواد «قانون اساسی» مورد بحث به فارسی برگردانده می شد... هنوز به حقوقی که می بایست بعداً جنبه قانونی پیدا می کرد دست نیافته بود...

ناگفته نماند، قوانین به خودی خود، لااقل در رابطه با موضوع مورد بحث فعلی، هیچ کاری از پیش نمی برند. نمی توان، قانون و قانونگذاری را، در ورای جامعه زنده، فضول و فعال و انقلابی، فرض کرده و خودسرانه، با هر نیتی... برایش قانون نوشت؟! چون قانون و قانونگذاری، دلبخواهی نیست، این مقولات، در اصل، به مناسبات اقتصادی و اجتماعی مرسوم در این یا آن جامعه مفروضی باز می گردد، که انسان ها، با تعلقات، منافع مختلف و متفاوت و متضاد، بازیگران واقعی و تاریخی آنند...

پس انقلاب مشروطه، مثل تمام انقلابات مشابه... مادام که هنوز سنگر به سنگر، در ایران، خاصه در آذربایجان، کوچه به کوچه، محله به محله، خانه به خانه، می جنگید، نه می خواست و نه می توانست بفکر وضع قوانین باشد! برعکس، نهایت بی قانونی بود، نمی بایست، تا لحظه ای که علت حضور لازم اش، قاجاریسم - سلطنت « هزار فامیل »! پا برجا بود... تغییر روش می داد. در اینصورت، هیچ دلیلی نداشت، که انقلاب مشروطه، پیش از غلبه بر فنودالیسم، زمین و زمین داری... از قاعده و قانون مدونی پیروی کند؟! نتیجه چنین جنگی، با ابتکارات بلافاصله نیروهای متقابل و در سنگری به وسعت دارائی و املاک شاه و توله ها، مداحان درباری، خایه مالان بارگاهی، وسعت میراث حکام محلی، ثروت خوانین و علما بستگی تام داشت. شک و تردید، در شرایطی که توده انقلابی هنوز به تمام اهداف لازم و بلافاصله خود در قبال گروههای ممتاز، از هر قماش... نائل نیامده! نمی گویم حقه بازی، ساده لوحی، حماقت محض است. در این ارتباط، تاریخ سخت گیر، ساده لوحان را نمی بخشد. در انقلاب مشروطه، مجلس قانونگذاری، نمونه بارز آن بود. در زمانی که این انقلاب همگانی - جهت صادره دارائی و املاک « هزار فامیل »! احتیاج مبرمی به ابتکارات رزمی و غیر قانونی داشت...

حال آنکه گذار انقلابی از فنودالیسم، در هم شکستن خودکامگی سیاسی حافظ آن، این ارزش را داشت تا پیکاری خشن و بی رحمانه، شایسته چندین دهه جنایت قاجاریسم، ترور و اختناق و سرکوب، شلاق و شکنجه و اعدام در ملاء عام... در تمام مناطق ایران، از کناره های خزر تا سواحل خلیج فاری براه افتد. می بایست - در شرایط اضطراری، حتی از قتل خودسرانه حکام محلی، مصادره آذوغه خوانین و علما، که اینجا و آنجا، توسط فرودستان صورت می گرفت... دفاع می شد. در آخرین مرحله، حاصل این انقلاب، بعنوان قانون اساسی مدون گشته و رسمیت عام پیدا می کرد...

یک چنین جنگی در آن دوران، انقلاب یک جنگ است، به هیچوجه استقلال ایران را در خطر قرار نمی داد...! برعکس، دلیل مادی و معنوی کافی برای دفاع پیدا می کرد، شاید در دگرگونی های جاری روسیه تزاری نیز موثر می افتاد... چون در غیر اینصورت، که متأسفانه همین حالت « غیر »! رخ داد. بطوریکه هرگونه دفاعی از استقلال ایران، عملاً به نجات قاجاریسم، نجات خودکامگی سیاسی منجر می گشت، و سرانجام چنین شد! طولی نکشید، با حفظ بی حقوق مطلق « رعایا »! در غیاب یک جنبش ترقی خواهی، میهن دوستان مغرور... سر انقلاب را بردند، استقلال ایران را بر باد دادند...

بعدها، کسانی از تبار « خوبان »! بیشرمانه، دلاوران انقلاب همگانی مشروطه، کارگران و زحمتکشان ایران، خاصه فدا کاری و جان بازی آذربایجان را « نا صواب »! جنگ تن به تن با قاجاریسم، حکام و خوانین و علما را افراطی جلوه دادند...

شواهدی هست، مبنی بر اینکه مجلس قانونگذاری، نه فقط مطالبات بازیگران انقلاب مشروطه را، در آن دوران پر تلاطم، نمایندگی نمی کرد، سهل است، که حتی با اصلی ترین دشمنان انقلاب... برسر اعتبار قطعی اصطلاحات « مشروطه یا مشروعه »! در بهترین حالت، برسر برگردان فارسی قوانین مدون فرانسه و بلژیک... چانه می زد؟! گیریم که تمام مواد و تبصره های این قوانین معتبر و مترقی بودند...

بیخود نبود، آنجا که قیام آذربایجان، نه لزوماً نمایندگان پارلمانی آن... نیاز مبرمی به توسعه پیکار ضد استبدادی در سایر مناطق کشور داشت، گریزی که ستارها و باقرها، انقلاب زنده و فعال در سنگر، در انتظارش بود... ولی حمایت مادی و معنوی از مقامات مسلحانه آذربایجان از حدود یک « همدری لفظی »! تلگراف و تلگراخانه... فراتر نرفت. برعکس، بست نشینی و تحصن... در این یا آن « امامزاده »! این یا آن « سفارتخانه »! با ابتکار هر کسی... جای جنگ گرفت، تا اینکه آذربایجان فدا شد، یک انقلاب کبیر، انقلاب همگانی مشروطه، با سلام و صلوات - به سمت آن دو « سید طاهر »!؟ غلتید، خلع سلاح شد، از پا درآمد...

در عمل، چون انقلاب مشروطه - از مصادره دارائی و املاک « هزار فامیل »! شاه و توله ها، مداحان دریاری، خایه مالان بارگاهی، صاحب منصبان کشوری و لشگری، تسویه حساب کامل و تمام عیار با حکام محلی، اشراف و خوانین و علما... سر باز زد! سرنوشت غم انگیزی پیدا کرد، کارش به برگردان فارسی قوانین شهروندی اروپا کشید، برخلاف تعبیر خوش باوران وطنی، نیمه کاره ماند، وظائف تاریخی خود را برآورده نکرد و شکست خورد. از قضا اروپای « متمدن »! ضمن همدستی آشکار و نهان با قاجاریسم، خریدن حکام و خوانین و علما، مستقیم و غیر مستقیم، از ابتدا تا انتها، در این بازی، جنایت تهوع آور دست داشت. همینکه آب از آسیاب افتاد، سرنوشت بورژوازی وطنی را، باب طبع انحصارات خودی، نفتی و تجاری، رقم زد، بند ناف این نوزاد « ناقص الخلقه »! جانوری با تعلقات غلیظ قومی و ایلاتی، استبدادی و « اسلامی » را برای مدتی نا معلوم، به ماتحت سلاطین مالی و صنعتی... اقتصاد باختری وصل کرد.

همین اقتصاد مقعدی - امپریالیستی بود که شخصیت بورژوازی بومی ایران را، که با زمین و زمین داری، دربار و خوانین و علما، با فرهنگ خودکامگی پیوندی فامیلی، خونی و باستانی داشت، پرورش داد و در نهایت، یک موجود بی لیاقت، حقیر و بزذل، خالی از ابتکار... به بار آورد که به هر عاملی توسل می جست تا از تغییر و دگرگونی، تحولات ساختاری بگریزد. یا در شرایط « اضطراری »! ضمن برپائی سنگرهای فرعی بنام « استقلال »! با ارتجاع بومی و بین المللی کنار می آمد تا جلوی ترقی خواهی، انقلاب را بگیرد، شتر مرغی که نه بار می برد و نه پرواز می کرد...

ترور و اختناق، زندان و شکنجه و اعدام، سرکوب عنصر ترقی خواهی و انقلاب، محصول عدم تحرک اقتصادی، عقب ماندگی کشاورزی و صنعت، مکانیسم ارزش آفرینی، سطح نازل تولید و مبادله... خاصه عامل بازدارنده استعمار اجازه نداد تا این جانور ناقص الخلقه خود را از تعلقات غریزی رها کرده و دریافت درستی از کار و مبارزه و تحول، قوانین کور طبیعی و اقتصادی، چگونگی بازآفرینی زیست جمعی انسان ها در دوران معاصر پیدا کند. حتی فرصت دلالی هم پیدا نکرد! به لحاظ قامت « بالغ »! با ریش و پشم، سقط شد. از شما چه پنهان، دلال های اروپائی از ماجراجوئی به محافظه کاری رسیدند، حال آنکه بورژوازی وطنی ما از پرده داری دربا آغاز کرد و به نوعی « خواجگی »! در یوزگی رضایت داد...

رضا خسروی